

مقاومت برای امتداد لحظه‌ی اکنون

فرشته طوسی

بازنشر از نشریه ناسو



موهای زن مشکلی است و تا زیر کمرش می‌رسد. موهایی مجعد که می‌توانی زیر نور آفتاب، امواج روی آن را ببینی. زنی دیگر در حالی که روسری و چادرش را مرتب می‌کند، در حال بافتن موهای اوست. هیچ کدام در تصویر،

چهره‌هایشان معلوم نیست، اما می‌توان حس خوشایند همبستگی را در چشم‌هایی که دیده نمی‌شود، احساس کرد. انگار تمامی این سال‌ها را زندگی کرده‌بودند تا این لحظه را تجربه کنند و درست همین لحظه، برای آنکه بتوانی آزادی و خواهری را زیست کنی، کافی است...

در ۶ ماه گذشته، تصاویری از زنان دانشجو در میدان دانشگاه خلق شد که تا قبل از آن، فقط امکان پدید آمدنش در اذهان این زنان، تخیل می‌شد. حالا زمانی بود که تخیل، بدل به واقعیت شده بود. هر آنچه که تصور می‌شد تا قبل از آن امکان ندارد که محقق شود، در حال تجربه‌ی روزمره بود. مقنعه‌هایی که این بار به جای اینکه روی سر دانشجویان باشد، در هوا تکان داده می‌شد، نشان دهنده‌ی این بود که دیگر هیچ چیز به قبل خود باز نمی‌گردد. هر آنچه که تا قبل از آن، عادی و طبیعی به نظر می‌رسید، فرو ریخته بود. دیگر حضور زن، حضور خود واقعی زن، برای لحظاتی انکار نمی‌شد و چه چیزی می‌تواند یک زن را بیش از هر زمان دیگری با خود یکی کند؟ زمانی که کنش او در عمل می‌تواند با ذهنیت او همساز شود و آنچه را که می‌خواسته، نیتی را که در ذهن داشته، یعنی تمامیت وجودش را در یک لحظه، به صورت نمادین، محقق کند. منظور از این گزاره، این نیست که حق پوشش اختیاری می‌تواند به خودی خود این امر را محقق کند. این لحظه‌ی تحقق سوژگی، مختصات خودش را دارد و در کنشی خرد ممکن است ماهیتش را پدیدار کند. با کلیتی پیوند می‌خورد که چیزی نیست جز بازگشت عاملیت به زن. اینجا از زن دانشجویی حرف می‌زنیم که نمی‌خواهد عاملیتش را به دست دیگری بسپارد؛ هژمومی گفتار پدرسالارانه، فردگرایانه و مصرف-گرایانه نمی‌تواند جایگاه او را برای خود کند. این کنشگر زن، هر روز باید در مقابل بازنمایی‌های دروغینی که می‌خواهد او را ذیل این چنین گفتارهایی قرار دهد، در یک سو و در سوی دیگر بر علیه سرکوب، فشار، زندان و مسئولانی که هر روز می‌خواهند او را از میدان کنش دانشگاه حذف کنند، مقاومت کند. مقاومتی که چندین و چند شاخه دارد. علیه خانواده، دانشگاه، اجتماع، هم‌کلاسی‌ها و مسئولان وضع موجود؛ همه او را در بر گرفته‌اند که تو نباید آن چیزی باشی که می‌خواهی. در یک طرف، رسانه‌هایی که او را با هر کنشی تبدیل به یک ابژه و کالا می‌کنند و تنها می‌خواهند او را در نقش قربانی وضع موجود نشان دهند و در طرفی دیگر، فشارهای متعددی که معمولاً دیده نمی‌شود و تمام بردارهایشان، سمت و سوی به انقیاد درآوردن زن را نشان می‌دهند. درست به همین خاطر، مقاومت یک کنشگر زن در سطح دانشگاه، بر خلاف آنچه که تصور می‌شود، فقط بر علیه نهاد حاکم نیست. وقتی یک زن دانشجو نافرمانی می‌کند، در برابر تمامی ساحت‌های موجود نافرمانی کرده‌است. بر علیه تمامی آنان شوریده. هر لحظه

باید برای هر کنش و قدمی که بر می‌دارد، به پیامدهایی فکر کند که شاید برای او هیچ وقت تمام نشود. پیامدهایی که گاهی هیچ کس هم، آن‌ها را نمی‌فهمد، اما بر علیه موجودیت او هر روز قیام می‌کنند.

تبعیض‌های در هم تنیده‌ی موجود، فقط از سمت دولت اعمال نمی‌شود. تبعیض‌هایی که نه فقط در نص صریح قانون موجود، بلکه در روابط روزمره و از طرف خود کنشگران سیاسی و اجتماعی نیز، اعمال می‌شوند. به همین خاطر فهم مقاومت یک زن، همچون شناخت خود این تبعیض‌ها، مهم است. آن هم در فضایی که تصور می‌شود با تغییرات قانونی، برابری به سادگی به امری همگانی تبدیل شده و هرگونه ساختارهای تبعیض‌آمیز پیشین به جز مفهوم قانون، در روایت‌های غالب پنهان می‌شود. درک اینکه چگونه همزمان می‌توان در قدرت نبود و اعمال قدرت کرد و چرا نباید به صورت کلیشه‌ای تنها انگشت اتهام را فقط به سمت دولت گرفت، امری است که مدام نادیده گرفته شده است. زن دانشجویی که به دلیل اعتراض بر علیه مردسالاری موجود، از طرف پدر و مادرش مورد شتمات قرار گرفته و از کنشگری منع می‌شود، و یا دختر دانش‌آموزی که نمی‌تواند به خاطر ذهنیت غالب بر جامعه، رشته‌ی مورد علاقه‌اش را انتخاب کند، از این جمله‌اند. در واقع می‌توان گفت زمانی که از تبعیض ساختاری بر علیه زنان و دیگر اقلیت‌ها صحبت می‌شود، امر اجتماعی و ساختارهای بازتولیدکننده نابرابری در اجتماع، بخش مهمی از این مفهوم را شامل می‌شوند.

دانشجوی زن در میدانی که هر لحظه، متغیرهایی متفاوت آن را جلو می‌برند؛ یک بار سیاست اعتراض فردی را در پیش می‌گیرد و یک بار همراه اجتماعی از زن‌ها و مردانی می‌شود، که همه در یک چیز متفق‌القولند و آن هم، ایستادگی در برابر وضعیتی است که می‌خواهد آنچه که مبتنی بر آزادی و برابری است، محقق نشود. این دانشجوی، در یک موقعیت به صورت پنهان مقاومت می‌کند و در وضعیتی دیگر، به صورت نهادی و سازمان یافته کنش می‌کند. این جابه‌جایی در نوع و شکل مقاومت، راهکاری است برای امتداد کنشگری. این انتخاب برای اینکه چگونه باید در هر زمانی، پیش‌روی کند و در چه موقعیتی به عقب برود، نشأت گرفته از آگاهی‌ای جمعی که در تجربه‌ای فشرده و چند ماهه به دست آورده نیز، هست.

شاید شبیه دانشجوی دختری که وقتی درباره‌ی تجربه‌ی حضورش در صحن دانشگاه حرف می‌زد، تصور می‌کردی که در این مدت چند بار زندگی کرده و چند بار هم مرده است. توصیفش به گونه‌ای بود که می‌توانستی چهره‌ها، بدن‌ها، موها و حرکات دستان خود و اطرافیانش را از لابه‌لای کلماتش بیرون بکشی. کلماتی که با دقت و به صورت

موشکافانه از زبانش جاری می‌شد، شاید چون هنوز نتوانسته بود برای آنچه که اتفاق افتاده بود، زبانی پیدا کند. رخدادهای، جلوتر از کلمات او حرکت کرده بودند و او از آن، جا مانده بود. به همین خاطر برای توصیف خود در وسط میدان کنش دانشگاه، محتاج کمی مکث بود تا به دنبال کلمه‌ی بعدی بگردد. آنقدر این کار را تکرار کرد که می‌فهمیدی باید به آنچه که در ذهنش می‌گذرد احترام بگذاری. می‌خواست حواشی و پس مانده‌های ذهنی را کنار بزند تا بتواند خودش را به گونه‌ای که باید، روایت کند.

در همین راستا، آگاهی پیش و در حین کنش، امری تعیین‌کننده است. آگاهی از آن چیزی که در حال رخ دادن است و از آن چیزی که می‌تواند رخ دهد. آگاهی کمک می‌کند تا پیوند کنش و ایده، گسسته و پاره پاره نباشد. یعنی در یک لحظه، به امری رادیکال و در لحظه‌ای دیگر به ایده‌ای بیش از اندازه محافظه‌کار تبدیل نشود و در یک پیوستگی بتواند خود را نمایان کند. آگاهی‌ای که با کنش عینی در سوژه پیوند بخورد، به دنبال پاسخی سریع و بی‌واسطه نیست. به همین خاطر، سوژه‌ی سیاسی، نهادهای میانجی را می‌سازد. از پا گرفتن آن‌ها دفاع می‌کند و تلاش می‌کند تا هر چه بیشتر، جامعه را قدرتمند کند. از همین زاویه هم است که عدم آگاهی می‌تواند نه تنها به سوژگی منجر نشود که در یک بازه‌ی زمانی کوتاه مدت، تنها به سیاست سرخوردگی و انفعال منتج شود. چرا که از درون، باعث ایجاد شکاف درونی در کنشگر می‌شود. کنشگری که اکنون را تنها یک جزئی جدا افتاده و منفک از تاریخ می‌بیند. این جزئی‌نگری و در خلا دیدن رخداد، تنها آن را از بستر تاریخی خود مجزا کرده و تبدیل به امری استعلایی می‌کند. رخدادهای در نسبت با نهادها، هر چه بیشتر قدرتمند می‌شوند. وضعیتی که نهادمندتر باشد، امکان شکل‌گیری رخداد را هم در درون خود افزایش می‌دهد و به همین نسبت هم از درون رخدادهای، سوژه‌های سیاسی متولد می‌شوند. کنشی که بتواند با موجودیت خود سوژه، همزمان یکپارچگی ایجاد کند، به صورت تاریخی فهم شود و با زمینه نیز ارتباط ارگانیکی داشته باشد، در اینجا معنادار است. چرا که سوژه می‌تواند به خود پاسخ دهد؛ من چگونه در این روایت و داستان زندگی، می‌توانم جای بگیرم؟

بسیاری از وجوه این کنش، برای زنی که در خیابان هم مقاومت می‌کند، وجود دارد، در سطحی که البته به مراتب گسترده‌تر و عمیق‌تر است. این زن در خیابان، هر صدایی بیش از پیش هوشیارش می‌کند، به چهره‌ی آدم‌هایی که از کنارش می‌گذرد دقت می‌کند، هنگام عبور از کنار مکان‌های دولتی، نگاهش را به سمت سنگ فرش‌ها می‌دزدد. اگر کسی نزدیک این زن شود، ناخودآگاه قلبش به تپش می‌افتد و در ذهنش، خود را برای هر آنچه که حتی نمی‌داند

چیست، آماده می‌کند. چرا که فضای شهری و خیابان، هیچ‌گاه از آن او نبوده است. تمامی حوادث و اتفاقات پیشین که برای تمامی زنان در گذشته رخ داده است، هر لحظه در ذهن او هم پدیدار می‌شود. انگار هر زنی در خیابان، راوی تمامی زنان پیش از خود است که در این خیابان‌ها قدم می‌زده یا فریاد می‌زده‌اند.

اما تفاوت فقط اینجاست که خیابان می‌تواند امکان پنهان شدن در جمع را برای هر کسی فراهم کند؛ امکان گم شدن در انبوهی از جمعیت را. امکان اینکه بتوانی خودت را در بین زنان و مردان دیگری قرار دهی، تا شاید یک روز هم که شده از سرکوب و فشار و پیامدهای مختلفی که برای تو پدید می‌آید، در امان باشی. سرکوبی که البته هرگاه پدید بیاید، می‌تواند بازگشت‌ناپذیر باشد.

اما در صحن دانشگاه، امکان پنهان شدن تقریباً وجود ندارد. تو باید با هر آنچه که هستی مواجه شوی. شدت سرکوب با خیابان و احساس امنیت در آن، به صورت معناداری متفاوت است؛ اما اینجا کنش و جوهی دیگری نیز پیدا می‌کند. امکان و احتمالات به تو می‌گویند که در این نوع کنشگری مستمر و نهادمند، باید از ابتدا خود را در معرض تمامی عواقب احتمالی پیش رو که شدت کمتری دارند، قرار دهی و با خودت آینده‌ی نامعلومت را تخیل کنی. آینده‌ای که هر روز بیشتر از گذشته تعلیق می‌شود. آینده‌ای که با گذشته تلفیق می‌شود و تو احساس می‌کنی که دیگر هیچ کدام در دستان تو نیست. چرا که ممکن است به نقطه‌ای برسی که ساختارهای موجود نخواهد تو را جزئی از خود بداند، خانواده تو را پس بزند، بازداشت شوی و تعلیق از دانشگاه و اخراج از خوابگاه را تجربه کنی، به خاطر اینکه همچنان می‌خواهی خودت باشی.

ساختار شکنی اینگونه معنا پیدا می‌کند. زمانی که زیست و کنش روزمره‌ی تو هم دیگر نمی‌تواند در چارچوب‌های گذشته معنادار شود. تو آنچه که تا به حال به صورت ناخودآگاه بازی می‌کردی را دیگر پس می‌زنی. نقشی که تحمیل شده بود، دیگر تو را راضی نخواهد کرد و این نقطه‌ی آغازی است برای اتمام موجودیت قبلی.

ترسیم یک سوژه خودآیین

دانشجویان زن در این چند ماه در دانشگاه، به نوعی امتداد کنشگری دانش‌آموزان زن هم بودند؛ دانش‌آموزان دبیرستانی که در محیط مدرسه، دست به اعتراض می‌زدند و شعار «زن، زندگی، آزادی» سر می‌دادند، به نوعی هم نسل دانشجویان تازه‌واردی در دانشگاه محسوب می‌شوند که به خاطر تعطیلی دانشگاه و شرایط کرونا، هنوز نتوانسته بودند

تجربه‌ای در نسبت با کنشگری جمعی را در دانشگاه کسب کنند. اما به همین خاطر در اولین تجربه‌ی حضور در دانشگاه، موجودیتشان را به گونه‌ای اعلام کردند که کسی به راحتی نتواند آن‌ها را نادیده بگیرد؛ نه جنبش دانشجویی، نه مسئولان و نه حاکمیت. زمین و میدان کنشگری این دانشجویان زن، این بار متفاوت شده بود.

اینجا زن کنشگر دانشجویی به تصویر کشیده شد که یک نمونه‌ی آرمانی از یک کنشگر است. کسی که نمی‌خواهد سوژگیش را تبدیل به میلی برای نمایش عمومی فردی خود کند و یا مازاد سیاسی کنشش را در جایگاه سیاسی جنگ‌طلبان و تحریم خواهان خرج کند. سوژه‌ای که سیاست را به صورت جمعی فهم کرده و خواهان کنشگری نهادمند برای خلق رخدادهای مترقی است. زنی که می‌داند، تاریخی از مبارزات زنان در پشت سرش قرار دارد. به همین خاطر هم آگاه است که باید مقاومت کند، وگرنه هر گاه که کنشگری او مصادره شود، بازپس‌گیری آن سخت‌تر می‌شود.

می‌داند که گاهی از نو باید خودش را تعریف کند و شاید توانایی او برای مقاومت در برابر این چنین فضایی کم باشد. به این وضعیت آگاه است که ممکن است گاهی بترسد و گاهی هم تنها به نظاره بنشیند. می‌داند که در فضایی که سیاست به صورت توئیتی و برای ارضای امیال فردی مصرف می‌شود و سلبریتی-اکتیویست‌ها به برندسازی خود مشغول‌اند، صحبت کردن از حقوق زنان و برابری خواهی در رویکردی خلاف این جریان، چه قدر سخت و سخت‌تر شده است.

اما به این موضوع هم احاطه دارد که این راهی که تا به امروز آمده و اثری که بر جای مانده را نمی‌توان نفی کرد. می‌داند برای زن بودن، نهادهای مستقل زنان از زمان مشروطه چگونه در عرصه عمومی وارد شده‌اند و برای آموزش اولیه زن، جنگیده‌اند. خبر دارد که در این مسیر چه کسانی توسط گروه‌های ضد مشروطه‌خواه، از بین رفته‌اند و چگونه به جاماندگان، برای حقوق ابتدایی و اولیه خود و دیگر زنان تلاش کرده و سرخورده نشدند. در حقیقت مساله اینجاست که ساخت چنین سیاستی و حضوری این گونه برای سوژه‌ی سیاسی زن، بسیار سخت و طاقت فرساست و برای امتداد این شکل از کنشگری که مدام، محذوف واقع می‌شود، باید بیش از هر زمان دیگری، آن هم در جهانی که مدام از آن تاریخ‌زدایی می‌شود، مقاومت کرد.